

## پیام رزم آوران ....

کی باشد که پیامی رسد  
از سیس و رستم و کاوه و آرش  
از آن دورهای دور  
از آنطرف دیوار سده ها  
ویا از جانبازان معرکه استقلال  
از آن آزادیخواهان  
از میرمسجدی خان  
مُشک عالم و ملالی آن دخت قهرمان  
\*\*\*

و یا پیکی رساتر  
از قدسیت زهدان خاک  
از آن خاک رنگین شده با خون  
از اعدام ها ، گلوله باران ها  
در دوران انهدام و انفجار و استنمار  
در روزگاران اسارت و استعمار  
« هفت و هشت ثور و شش جدی »  
« و تاریخ نکبتبار تجاوز یانکیها »  
\*\*\*

یا پیامی از پلیگونها  
از گورهای دسته جمعی  
از دادگر و یاری و واهب و فیض  
یا در دور دیگر  
از بهمن و مجید و پویا و رساخیز  
از سرمد و ناهید و زریاب و مینا  
از آن شهیدان راه آزادی  
راد مردان ، و شیرزنان ، عاشقان وطن  
\*\*\*

پیامی این چنین ، تکرار  
بپا ، ای ملت دیده جفا  
ای ستمدیده ترین مردم دنیا  
ای شما مانده در اسارت ، دارها ، تلوارها  
بپا ، برای آزاد زیستن  
برای آزاد بودن این خاک ، تدبیری  
رهایی یعنی آهنگ بپا خاستن  
رهایی یعنی بی امان ، تا آخر خط رفتن  
چه خفقان آور سکوتی  
چه خاموشی دلگیری

\*\*\*

نمی آید صدای هیبتناک تفنگداران  
ز پیچاپیچ دره ها  
کجاست پژواک نعره های سلحشوران  
درون کوهسارها ، کوهستانها  
مگر با مرگ سهراب  
شهنامه خالی از محتوا گشته ؟  
مگر رستم ز یاد رفته ؟  
نه ، نه چنین نیست  
هزاران رستم و سهراب و کاوه و آرش  
مسجدی و محمودی و شیرعلم کمانکش  
این خاک در آستین دارد ....

\*\*\*

پس چرا باشند ، هنگامه ساز آزادی !!؟  
دو سه شیدای تاریک فکر ، بی وجدان  
و سوگلی های حرمسرای خودفروشان  
آدمک های ماشینی  
که شستشو گردیده اند  
در تالاب خدعه آلود  
آی ، سی ، آی - و سی ، آی ، ای  
و دهها لانه ای جاسوسی دیگر

\*\*\*

در هر لحظه خونبار  
در این روزگار سخت بیمار  
کاش پیکی آید  
از آن اسطوره سازان  
نام آوران ، سلحشوران  
بپا ای ملت دیده جفا  
ای ستمدیده ترین مردم دنیا  
بپا ، برای حصول آزادی  
ای شما مانده در اسارت ، دارها ، تلوارها  
مگذارید مرگ تدریجی شما را ، بی کفن سازد  
مگذارید دیو استعمار ، شما را بی وطن سازد .